

بررسی ماهیت فقهی و کلامی

ولایت فقیه

از دیدگاه امامیه

سناء سرخوش

چکیده

حکومت در عصر غیبت، به عنوان مقوله ای اساسی و مهم تلقی می شود و مستلزم تبیین بنیادین و اساسی بوده لذا چنین وظیفه ای تنها بر عهده ی علم کلام است، البته هرچند بحث ولایت فقیه به عنوان پاسخی به پرسش حکومت در عصر غیبت، بیشتر در کتب فقهی طرح و بسط یافته، اما این امر با بعد کلامی آن نیز منافاتی ندارد لذا چنین سوالی پیش می آید که مسأله ولایت فقیه ماهیت کلامی دارد و یا ماهیت فقهی؟ به تعبیری دیگر، ولایت فقیه مقوله ای فقهی است یا کلامی؟ برای دست یابی به پاسخ این سوال از هدف بنیادی و روش گردآوری کتابخانه ای استفاده شد و چنین بدست آمده است که اگر مسأله ولایت فقیه را در امتداد ولایت معصومان ببینیم و پرسش از انتصاب فقیه عادل به ولایت را (همچون انتصاب امام معصوم به ولایت و امامت) از زاویه فعل الهی بحث کنیم، این بحث کلامی خواهد بود و در صورتی که صحبت از مکلف و تکلیف باشد و در صدد یافتن تکلیف فقیه جامع الشرایط برای پذیرش مسئولیت و تعیین تکلیف مکلفین و افراد جامعه اسلامی در قبال اطاعت از ولی فقیه باشیم مسأله فقهی می باشد از این رو ولایت فقیه و بحث از حکومت در عصر غیبت، هم بحث فقهی و هم مسأله ای کلامی می باشد و نگاه کلامی به این مسأله، مانع از ابعاد فقهی آن نیست، بلکه بین این دو نگاه ملازمه وجود دارد.

واژگان کلیدی: فقه، کلام، ولایت، ولایت فقیه، فقیه.

مقدمه (بیان مساله)

در کلام شیعی، قبول و تایید عقلانیت بر معرفت شیعیان را وادار به توضیح منطقی اصول و باورهای دینی خود کرده است تا اثبات کنند که اعتقادات دینی آنها با دانش عقلی تضاد ندارد. در این راستا، تبیین مسائل کلامی و عقلی مرتبط با امامت و اعتقاد به ضرورت تعیین امام توسط الهی و تکلیف امام در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی، نیازمند بحث و تبیین در حوزه کلام شیعه بوده است.

تعیین ولایت فقیه در دوران غیبت، به عنوان یک مسأله اساسی و حیاتی، نیازمند تبیین اساسی و بنیادی بوده و این وظیفه تنها از طریق علم کلام قابل انجام است. هرچند مسئله ولایت فقیه به عنوان پاسخی به موضوع حکومت در عصر غیبت، بیشتر در کتب فقهی بررسی و تبیین شده است، اما این موضوع با مسائل کلامی نیز هم‌اهنگی دارد. قبل از اقدام به ارزیابی، ضروری است توضیحی روشن درباره تفاوت مسائل کلامی و فقهی ارائه داده شود تا امکان تشخیص بین مسائل کلامی و فقهی فراهم شود و اهمیت مسئله ولایت فقیه در زمینه کلامی یا فقهی مشخص شود. علم کلام به طور کلی درباره وجود و عدم و به ویژه در مورد خداوند، صفات و اعمال او حرف می‌زند، در حالی که علم فقه مطالبی مربوط به وظایف و الزامات و نهی‌های افراد مکلف را بررسی می‌کند. بنابراین، هر مسأله‌ای که دلیل عقلی آن مطرح شود، مسأله کلامی و هر مسأله‌ای که دلیل آن از منابع نقلی باشد، مسأله فقهی خواهد بود. از این رو، تصور که تقسیم‌بندی علمی مانند کلام و فقه به دلیل استفاده از نوع دلیل‌های آنها صورت گرفته است، به اشتباه است؛ زیرا مسائل فقهی زیادی وجود دارد که دلیل آنها عقلی است، نه نقلی، مانند وظیفه اطاعت از خداوند. این موضوع، هر چند دلیل عقلی دارد، مسأله فقهی است و مربوط به تکلیف انسان می‌باشد. از سوی دیگر، بعضی از مسائل کلامی هستند اما دلیل آنها از منابع نقلی است. بنابراین، تقسیم دو علم کلام و فقه نه تنها به دلیل عقلی یا غیر عقلی بودن مسائل آنها صورت نمی‌گیرد، بلکه به موضوع مربوطه بستگی دارد؛ لذا هر مسأله‌ای که موضوع آن اعمال انسان باشد، مسأله فقهی است و هر مسأله‌ای که موضوعش اعمال خدا باشد، مسئله کلامی خواهد بود. بحث درباره ضرورت بعثت انبیا و ارسال رسل، بحثی کلامی است که به مسائل اعتقادی مرتبط است. از سوی دیگر، بحث در مورد اطاعت از پیامبران و رهبران الهی، یک بحث فقهی است که به حکم‌های عملی مکلفان مربوط می‌شود.

مسأله ولایت فقیه دارای دو جنبه است: اگر بحث بر ولایت فقیه در زمان امام‌زمانه و امام معصوم باشد، بحث به جنبه کلامی خواهد پرداخت و اگر بحث بر وظایف شرعی فقیه و سایر مکلفان در حکومت باشد، جنبه فقهی خواهد داشت. ایشان معتقدند که این مسأله از ریشه کلامی به وجود آمده است اما به دلیل جنبه‌های فقهی، فقها از زمان اول در مباحث مختلف فقهی به آن پرداخته‌اند و این موضوع در مسائل مختلف فقهی روشن شده است. ایشان همچنین بیان می‌کنند که مسأله ولایت فقیه در اصل یک مسئله کلامی است که در حوزه امامت قرار دارد و در زمینه‌های فقهی بحث می‌شود که با امور امامت ارتباط دارند، اما بیشتر اهمیت به جنبه کلامی این موضوع داده می‌شود.

درباره ولایت فقیه از دو جنبه کلامی و فقهی می توان سخن گفت. بحث کلامی درباره ولایت فقیه این است که آیا خداوند برای زمان غیبت دستور خاصی صادر کرده یا امت را به حال خود رها نموده است؟ و اگر دستوری وجود دارد، آیا آن دستور متضمن نصب فقیه جامع شرایط رهبری می باشد یا نه؟ موضوع ولایت فقیه فعل الله است و اثبات ولایت فقیه و برهانی که بر آن اقامه می شود، مربوط به علم کلام خواهد بود.

بعد از اثبات ولایت در علم کلام، در علم فقه بر فقیه جامع شرایط واجب است این وظیفه را انجام دهد و بر مردم نیز واجب است ولایت چنین رهبری را بپذیرند و به احکام و دستورات او عمل کنند. این دو مسأله فقهی بوده و فرع بر آن مسئله کلامی هستند؛ زیرا در آنها درباره فعل مکلف، یکی فعل فقیه و دیگری فعل مردم، نظر داده شده و هر دو را به انجام وظایف دینی مکلف نموده است.

اصل ولایت فقیه، مسئله ای کلامی است ولی همین بحث ولایت فقیه در علم فقه نیز مورد طرح و تبیین قرار می گیرد تا لوازم آن حکم کلامی، در بایدها و نبایدهای فقهی نیز روشن شود؛ زیرا بایدها بر هست ها مبتنی اند و بین این دو ملازمه وجود دارد. از مجموع آن چه گذشت، آشکار می شود که ولایت فقیه و بحث از حکومت در عصر غیبت، هم بحث فقهی و هم مسئله ای کلامی می باشد.

تعریف ولایت فقیه

ولایت فقیه براساس تعریف‌هایی که فقیهان از آن ارائه داده‌اند، به معنای سرپرستی، تسلط و تصرف مجتهد جامع‌الشرایط در امور دیگران. (کتاب المکاسب (للسیخ الأنصاری، ط - الحدیثه)، ج ۳، ص: ۵۴۵) و به عبارت دیگر مدیریت جامعه اسلامی به منظور اجرای احکام اسلامی و تحقق ارزش‌های دینی است. (نگاه کنید به دراسات فی ولایة الفقیه، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۱، ولایت فقیه، ۱۳۷۸ش، ص ۱۲۹).

آیت الله جوادی آملی در بحث ولایت فقیه مقصود از واژه «ولایت» در بحث ولایت فقیه، «سرپرستی» می‌داند و آن را به سه دسته تقسیم بندی مینماید:

«ولایت به معنای سرپرستی، خود دارای اقسامی است و باید هر يك توضیح داده شود تا روشن گردد که در این مسأله، کدام يك از آنها مورد نظر می‌باشد.

ولایت سرپرستی، چند سنخ است که به حسب آنچه سرپرستی می‌شود (مؤلی علیه) متفاوت می‌گردند. ولایت سرپرستی، گاه ولایت تکوینی است، گاهی ولایت بر تشریع است، و زمانی ولایت در تشریع. ولایت تکوینی به دلیل آنکه به تکوین و موجودات عینی جهان مربوط می‌شود، رابطه‌ای حقیقی میان دو طرف ولایت وجود دارد و ولایتی حقیقی است، اما ولایت بر تشریع و نیز ولایت در تشریع با دو قسم خود که در صفحات بعدی توضیح داده می‌شود همگی ولایت‌های وضعی و قراردادی هستند؛ یعنی رابطه سرپرست با سرپرستی شده، رابطه علی و معلولی نیست که قابل انفکاک و جدایی نباشد.

«ولایت تکوینی» یعنی سرپرستی موجودات جهان و عالم خارج و تصرف عینی داشتن در آنها؛ مانند ولایت نفس انسان بر قوای درونی خودش. هر انسانی نسبت به قوای ادراکی خود مانند نیروی وهمی و خیالی و نیز بر قوای تحریکی خویش مانند شهوت و غضب، ولایت دارد؛ بر اعضا و جوارح سالم خود ولایت دارد؛ اگر دستور دیدن می‌دهد، چشم او اطاعت می‌کند و اگر دستور شنیدن می‌دهد، گوش او می‌شنود و اگر دستور برداشتن چیزی را صادر می‌کند، دستش فرمان می‌برد و اقدام می‌کند؛ البته این پیروی و فرمانبری، در صورتی است که نقصی در این اعضا وجود نداشته باشد.

بازگشت این ولایت تکوینی، به «علت و معلول» است. این نوع از ولایت، تنها بین علت و معلول تحقق می‌یابد و بر اساس آن، هر علتی، ولی و سرپرست معلول خویش است و هر معلولی، مؤلی علیه و سرپرستی شده و در تحت ولایت و تصرف علت خود می‌باشد.

از اینرو، ولایت تکوینی (رابطه علی و معلولی)، هیچ گاه تخلف‌بردار نیست و نفس انسان اگر اراده کند که صورتی را در ذهن خود ترسیم سازد، اراده کردنش همان و ترسیم کردن و تحقق بخشیدن به موجود ذهنی‌اش همان. نفس انسان، مظهر خدائی است که: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». (یس/۸۲). و لذا هرگاه چیزی را اراده کند و بخواهد باشد، آن چیز با همین اراده و خواست، در حیطه نفس، موجود و متحقق می‌شود. ولی واقعی و

حقیقی اشیاء و اشخاص که نفس همه انسان‌ها در ولایت داشتن مظهر اویند، فقط و فقط، ذات اقدس الهی است؛ چنانکه در قرآن کریم ولایت را در وجود خداوند منحصر می‌کند و می‌فرماید: «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ». (شوری/۹).

«ولایت بر تشریع» همان ولایت بر قانونگذاری و تشریع احکام است؛ یعنی اینکه کسی، سرپرست جَعَلِ قانون و وضع‌کننده اصول و مواد قانونی باشد. این ولایت که در حیطه قوانین است و نه در دایره موجودات واقعی و تکوینی، اگر چه نسبت به وضع قانون تخلف‌پذیر نیست یعنی با اراده مبدء جَعَلِ قانون، بدون فاصله، اصل قانون جعل

می‌شود، لیکن در مقام امثال، قابل تخلف و عصیان است؛ یعنی ممکن است افراد بشر، قانون قانونگذاری را اطاعت نمایند و ممکن است دست به عصیان بزنند و آن را نپذیرند؛ زیرا انسان بر خلاف حیوانات، آزاد آفریده شده و می‌تواند هر يك از دو راه عصیان و اطاعت را انتخاب کند و در عمل آن را بپیماید. در مباحث گذشته گفته شد که تنها قانون کامل و شایسته برای انسان، قانونی است که از سوی خالق انسان و جهان و خدای عالم و حکیم مطلق باشد و لذا، ولایت بر تشریع و قانونگذاری، منحصر به ذات اقدس اله است؛ چنانکه قرآن کریم در این باره فرموده است: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ». (یوسف/۶۷).

«ولایت تشریعی» یعنی نوعی سرپرستی که نه ولایت تکوینی است و نه ولایت بر تشریع و قانون، بلکه ولایتی است در محدوده تشریع و تابع قانون الهی که خود بر دو قسم است: یکی ولایت بر محجوران و دیگری ولایت بر جامعه خردمندان». (ولایت فقیه، ص ۱۲۳).

تعریف کلام

علمی که به احکام اصلی یعنی اعتقادی مربوط است، علم توحید و صفات نامند. علم کلام به اموری است که انسان با آن معتقد می‌شود، یعنی با این علم، قدرتی کامل و دائمی برای او به دست می‌آید که با ارائه دلایل و رد شبهات، اعتقادات دینی را تثبیت کرده و او را ملزم سازد. (لغت‌نامه دهخدا (چاپ جدید) ج ۱۱، ص ۱۶۷۲۴).

در این تعریف، اگرچه کلام به عنوان علم به اصول شرعی اعتقادی تفسیر نشده است، اما جنبه عملی و تأثیرات عملی ناشی از آن رد نشده است، به طوری که در فقه هم که هدف اصلی آن عمل و اجرا و انجام است. (شرح مواقف، ج ۱، ص ۳۴ و ۳۵ به نقل از مجلد نقد و نظر، شماره اول، سال سوم، زمستان ۱۳۷۵، ص ۱۶).

بدیهی است که در تعاریف، قیده‌ها بیشتر از حفظ جامعیت افراد و مانعیت اغیار برای حد و رسم اهمیت داده می‌شود. اما نباید فراموش کرد که این تعاریف بیشتر جنبه شرح الاسم را دارند تا حد و رسم. بنابراین علم بودن نفی عمل کردن نمی‌کند، اما در علوم اعتقادی، توجه اصلی به بعد اعتقادی است، هرچند که ممکن است عملی هم باشد. بنابراین، بحث‌ها و گفت‌وگوها اغلب مربوط به اثبات عقیده درباره ولایت فقیه است تا پس از آن، آثار عملی نیز مترتب بر آن اجرا شود. در بسیاری از شرایط استخدام، عضویت و شرکت، قید اعتقاد به ولایت فقیه وارد می‌شود. اگر موضوع تنها اجرایی و عملی بود، مانند فقه، از آن به عنوان تقلید از مرجع قائل به ولایت فقیه یاد می‌شد. توضیح بیشتر در این زمینه ارائه خواهد شد. موضوع علم کلام همچنین به مسئله ولایت فقیه مرتبط و همخوان است. لغت‌نامه دهخدا پس از تقریر موضوع علم کلام از قاضی ارموی نقل کرده که موضوع علم کلام درباره ذات باری تعالی است، زیرا در این علم بحث از عوارض ذاتی باری تعالی مطرح می‌شود.

یعنی بحث درباره صفات ثبوتی و سلبی خداوند، یا بحث در مورد اعمال الهی در دنیا و آخرت، یا درباره حکمت‌های الهی در دنیا و آخرت، مانند مسئله بعثت پیامبران و تعیین امامان در دنیا، از این جهت که آیا این دو مسئله از جنبه الزامی برای خداوند است یا خیر. (لغت‌نامه دهخدا (چاپ جدید) ج ۱، ص ۱۶۷۲۴).

تعریف فقه

علمای لغت در معرفی این واژه گفته‌اند فقه علم در دین است و کسی که این علم را دارد را فقیه گویند (کتاب العین، ج ۳، ص ۳۷۰، المحيط فی اللغة، ج ۳، ص ۳۴۷، تهذیب اللغة، ج ۵، ص: ۲۶۳). صاحب الصحاح می‌گوید فقه فهم است (الصحاح، ج ۶، ص ۲۲۴۳) ابن فارس نیز بیان می‌کند: (ف-ق-ه) اصل ریشه لغت است که دلالت بر ادراک شیء و علم به آن دارد علم به هر چیز فقه به آن چیز و فهم به آن است که به خاطر شرافت و فضیلت علم دین بر سایر علوم. واژه فقه بر علم دین اطلاق شده است چنانکه واژه-نجم- به ثریا یعنی ستاره پروین، و نیز-فقه- فطانت و زیرکی است، در مثل می‌گویند: خیر الفقه ما حاضرت به و شرّ الرأی الدّبری- یعنی بهترین اندیشه آن است که حضور ذهن باشد و بدترین رأی است که بعد از فوت وقت در ذهن بیاید (معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۴۴۲).

راغب می‌نویسد:

«الْفِقْهُ: هُوَ التَّوَصُّلُ إِلَى عِلْمٍ غَائِبٍ بِعِلْمٍ شَاهِدٍ، فَهُوَ أَخْصَصَ مِنَ الْعِلْمِ. قَالَ تَعَالَى: فَمَا لَهُؤُلَاءِ الْقَوْمُ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا [النساء/ ۷۸]، وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ [المنافقون/ ۷]، إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْآيَاتِ، وَ الْفِقْهُ: الْعِلْمُ بِأَحْكَامِ الشَّرِيعَةِ، يُقَالُ: فَقَّهَ الرَّجُلُ فِقَاهَةً: إِذَا صَارَ فِقِيهًا، وَ فَقَّهَ أَيُّ: فَهِمَ» (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۴۲). الْفِقْهُ: از علمی شهودی و حسّی به علمی غائب و نامحسوس رسیدن است. واژه فقه- اخصّ از علم است، در آیات. فَمَا لَهُؤُلَاءِ الْقَوْمُ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا (نساء/ ۷۸) وَ لَكِنَّ لَا تَفْقَهُونَ (منافقون) و غیر از این آیات. فِقْهُ- علم به احکام شریعت است. فَقَّهَ الرَّجُلُ فِقَاهَةً: وقتی است که شخصی فقیه شود و همچنین فِقْهُ: فقه را فهمید: فَقَّهَهُ: او را فهماند. تَفَقَّهَ: وقتی است که کسی فقه را بخواند و دنبال کند و در آن تخصص یابد، در آیه: لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ (۱۶۶/ توبه)

ابو منصور ازهری می‌گوید. مردی از بنی کلاب در حالیکه چیزی را برایم وصف میکرد همینکه از سخن گفتن فارغ شد، قال لی افقهت؟ بريد افهمت: بمن گفت آیا فقه نمودی یعنی فهمیدی چه گفتم؟ و من دانستم که فقه همان فهم است.

وقتی گفته میشود: اوتی فلان فقها فی الدین ای فهمایه- یعنی به او فهم در دین داده شد، پیامبر صلی الله علیه و آله در باره ابن عباس دعا فرمود که: «اللّٰهُمَّ عَلِّمِ الدِّينَ وَ فَقِّهْهُ فِي التَّوْبِيلِ اَي فَهِّمَهُ تَأْوِيلَهُ. یعنی خدایا علم دین و تأویل قرآن را به او بفهمان و او در زمان خودش اعلم بود. ابن انباری می‌گوید: رجل فقیه‌ای عالم، و هر عالم به چیزی فقیه به آن است و فقیه العرب عالم العرب. (تهذیب اللغة، ج ۵، ص: ۲۶۳).

در نهج البلاغه ضمن نامه‌ای به امام حسن (ع) چنین آمده است:

« وَ تَفَقَّهْ فِي الدِّينِ وَ عَوِّدْ نَفْسَكَ [الصَّبْرَ] التَّصَبُّرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ.....» (نهج البلاغه نامه ۳۱): فرزندم، در دین تفقه کن و جانت را به بردباری در برابر دوری از ناپسندها. عادت ده و چنین افرادی که در راه حق پایداری می‌ورزند بهترین خلقند.

ابن اثیر و ابن منظور نیز می‌نویسند: فقه در لغت به معنای فهم، فطانت و درک دقیق و عمیق آمده است و حقیقت آن شکافتن و گشودن است و فقیه به کسی گویند که احکام را می‌شکافد و بررسی می‌کند و معضلات و گره‌های آن را می‌گشاید (النهاية في غريب الحديث و الأثر، ج ۳، ص ۴۶۵، لسان العرب، ج ۱۳، ص ۵۲۲). همچنین ابن منظور اضافه می‌کند: لفظ فقه غلبه پیدا کرده است بر علم دین به خاطر اینکه علم دین از سایر علوم برتر و بالاتر است. (لسان العرب، ج ۱۳، ص ۵۲۲).

برخی دیگر نیز گفته‌اند: یعنی فهم مبتنی بر دقت و تأمل؛ خواه در کلام باشد و یا در معانی و معارف، یا در امور آخرت، یا در امور دیگر. (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۹، ص ۱۳۴).

واژه فقه در قرآن و سنت کاربرد گسترده‌ای دارد و به همان معنای لغوی؛ یعنی فهم عمیق از معارف و آموزه‌های اسلامی به کار رفته و اختصاص به حوزه خاصی از دین ندارد؛ لیکن به تدریج در اصطلاح فقها این واژه به شاخه‌ای خاص از علوم دینی (احکام شرعی فرعی) اختصاص یافته است؛ از این رو، فقه در اصطلاح فقها عبارت است از علم به احکام شرعی فرعی از ادله تفصیلی آن. (ایضاح الفوائد، ج ۲، ص ۲۶۴).

بنابراین «فقیه» کسی را گویند که در «علم دین» با دقت و تأمل بررسی کرده و برنامه، احکام و مقررات علمی دین را از قرآن، روایات و عقل به دست آورده است. (فرهنگ اصطلاحات اصول، ج ۱، ص ۴۱۱).

فقه در اصطلاح رایج بین فقها عبارت است از: «علم به احکام شرعی فرعی که از ادله تفصیلی به دست می‌آید» قوانین الأصول (طبع قدیم)، ص ۵، المعالم الجديدة للأصول (طبع جدید)، ج ۱، ص ۲۲، تهذيب الأصول، ج ۱، ص ۷، تمهيد القواعد، ص ۳۲، عبارات مختلفی در تعریف «علم فقه» بیان شده است که می‌توان از بررسی مجموع آنها «علم فقه» را چنین تعریف کرد. علم فقه عبارت است از علم و آگاهی به وظایف شرعی انسان که مربوط به اعضاء و جوارح است و از ادله تفصیلی (کتاب، سنت، عقل) به دست می‌آید. به عبارت دیگر: «علم فقه» یعنی آگاهی به برنامه عملی دین برای انسانها که از طریق کتاب و سنت ارائه شده است، (القواعد و الفوائد في الفقه و الاصول و العربية، ج ۱، ص ۳۰، التعريفات، ص ۷۲، معالم الدين و ملاذ المجتهدين، ص ۲۲). گروهی نیز، علم به احکام شرعی فرعی از روی ادله تفصیلیه و معرفت آنها. و به عبارت دیگر علم به احکام شرعیه عملیه که از ادله تفصیلیه اکتساب شده باشد، را فقه در اصطلاح دانسته‌اند.

گروهی دیگر مجموعه‌ای که مشتمل بر احکام و مسائل شرعی عملی (خواه قطعی باشد یا ظنی) و مستنبطات مجتهدین و اقوال صحیحه و اقوال راجحه و اقوال غیر صحیحه و مرجوحه و ضعیفه می‌باشد (فرهنگ اصطلاحات فقه اسلامی، ص ۱۳۷)، را برای این تعریف برگزیده‌اند.

و کسی که متصف بدان علم است فقیه و مجتهد و صاحب فتوا نامیده می‌شود. پس فقیه کسی است که عالم به احکام شرعی فرعی از طرق و ادله آن باشد (فرهنگ علوم) (دکتر سجادی) ص ۴۰۶).

یافته های تحقیق بعد کلامی ولایت فقیه

ا. ربوبیت الهی

هر فرد مسلمانی که جهان بینی توحیدی را به عنوان مبنای تفکر خود پذیرفته است، نمی تواند به نتایج و پیامدهای آن در شعاع زندگی فردی و اجتماعی بی اعتنا باشد؛ زیرا توحید لوازم و آثار فراوانی را در بخش های مختلف حیات جمعی نشان می دهد.

تدبیر جهان به دست مدبر یگانه و کارگزار واحدی است و هیچ موجودی یاری رسان او نیست، تنها خداوند است که مدبر سراسر هستی می باشد، چنانکه می فرماید: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ». (یونس/ ۳) «پروردگار شما خداوند است که آسمانها و زمین را در شش روز [شش دوره] آفرید، سپس بر تخت (قدرت) قرار گرفت و به تدبیر کار (جهان) پرداخت».

«اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ». «خدا همان کسی است که آسمانها را بدون ستونهایی که برای شما دیدنی باشد برافراشت. سپس بر عرش استیلا یافت (و زمام تدبیر جهان را در کف قدرت گرفت) و خورشید و ماه را مسخر ساخت که هر کدام تا زمان معین حرکت دارند. کارها را او تدبیر می کند».

با دقت در آیات فوق، مشاهده می کنیم که قرآن پس از ذکر خلقت آسمانها و زمین، به بیان تدبیر و اداره خلقت می پردازد و تنها مدبر هستی را، خداوند متعال معرفی می کند. پس رب و مدبری جز خداوند نیست و خالق هستی و به وجود آورنده آن، همان رب و مدبر مخلوقات و ضامن استمرار و بقای خلقت است. (رعد/ ۲).

براساس یک اصل مسلم اسلامی «ربوبیت» منحصر به خداست؛ یعنی علاوه بر آن که خداوند آفریننده و خالق موجودات است، ربوبیت آنها را نیز در دو بخش «تکوین» و «تشریع» به دست دارد.

ربوبیت تشریعی خداوند در سراسر زندگی و در همه ابعاد حیات انسان موحد، سایه می افکند. از این رو نه خود را تنها و رها می بیند و نه تن به فرمان غیر خدا می دهد. بر همین اساس، اعتبار و مشروعیت هر حکمی را تنها در ارتباط با خدا می سنجد و بدون وجود این ارتباط دلیلی بر پیروی این حکم نمی بیند بلکه اطاعت از آن را آلوده شدن به شرک در تشریع می داند (مبانی کلامی نظریه ی ولایت فقیه، ص ۹۹).

در قرآن کریم - در آیات مختلف - آمده است که «ولي» فقط خداست و سرپرستی حق انحصاری خداوند است: «قَالَ اللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» (شوری/ ۹) این ولایت اقتضا می کند که همه ی شؤون تدبیر بشر در اختیار خداوند باشد، این ولایت دو گونه است، ولایت تکوینی و ولایت تشریعی (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۲).

الف. ولایت تکوینی: که تصرف در خلقت و تدبیر تکوینی است، «مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ» (سجده/ ۴) «بدون خدا هیچ ولی و شفيعی ندارید. آیا متذکر نمی شوید؟» و یا این آیه ی شریف «أَنْتَ وَلِيُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (یوسف/ ۱۰۱) «تو در دنیا و آخرت ولی من هستی». قرآن کریم، ولایت تکوینی

خداوند را چنین بیان می‌فرماید: «إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (بقره/ ۱۱۷، آل عمران/ ۴۷، غافر/ ۶۸، مریم/ ۲۵) «چون اراده آفریدن چیزی بفرماید، به محض این که بگوید موجود باش، ایجاد می‌شود.» در ولایت تکوینی، اراده خداوند، مساوی با تحقق شیء متعلق اراده است و تخلف در آن راه ندارد. (امامت پژوهی) (بررسی دیدگاههای امامیه، معتزله و اشاعره) ص ۲۳۰.

ب. ولایت تشریعی :

که بر اساس آن هرگونه قانون گذاری و ارشاد و تدبیر امور به دست خداست: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (احزاب/ ۳۶) «هرگاه که خداوند اراده ای کند، هیچ مرد و زن مؤمنی حق چون و چرا در آن امر ندارند.» ویا در آیهی شریف ولایت اصالتا و بالذات از آن خدا نام برده شده و سپس بالعرض به رسول و مؤمنین نسبت داده شده است: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده/ ۵۵) «همانا ولی شما خدا و رسولش و مؤمنین هستند، آن مؤمنانی که نماز به پای دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.»

ولایت تشریعی، جعل قوانین توسط خداوند، برای هدایت و سعادت بشر است که از طریق ارسال رسل و تبیین آن برای انسانها تحقق می‌پذیرد و ممکن است در آن، تخلف باشد (امامت پژوهی) (بررسی دیدگاههای امامیه، معتزله و اشاعره)، ص ۲۳۰ همان گونه که فرموده است: «مَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ» (انعام/ ۴۸). پس، از راه اعتقاد به ربوبیت الهی و این که همه چیز تکوینا و تشریعا باید تحت تدبیر و تربیت وی باشد، به این نتیجه می‌رسیم که حق حاکمیت و ولایت انحصارا به دست خداوند است و قبول اصل توحید، مستلزم قبول توحید در ربوبیت نیز خواهد بود (مبانی کلامی نظریه ی ولایت فقیه، ص ۹۹).

نتیجه آن که: بر اساس پذیرش توحید در ربوبیت این اصول به دست می‌آید (همان).
اصل اول: حق سرپرستی و زمام داری جامعه تنها می‌تواند به حاکمیت الهی مستند باشد و هرگونه رهبری و سلطه، که منشأ الهی نداشته باشد، با اعتقاد به توحید ناسازگار است؛ با این توضیح که از سه بخش اصلی هر حکومت (قانون گذاری، قضاوت و اداره ی جامعه و امور اجرایی) تنها بخش اول مستقیما از طرف خداوند انجام می‌گیرد، و با وضع قوانین الهی و ابلاغ آن بدون نیاز به قانون گذار بشری، نیازهای جامعه، می‌تواند تأمین شود. ولی در دو بخش دیگر، به داور و فرمانروایی نیازاست که انسان‌ها بتوانند با او تماس گرفته و در فصل خصومت و حل معضلات اجتماعی به سراغ او بروند. از این رو حضور حاکم بشری برای تدبیر امور جامعه ضروری است، و بدون آن حتی با بودن قوانین الهی، زندگی اجتماعی از هم گسسته و نظام معیشت دچار هرج و مرج می‌گردد، مگر آن که انسانی سر رشته دار نظم جامعه و استیفای حقوق انسان‌ها گردد.

اصل دوم: هیچ کسی نمی‌تواند به عنوان منشأ مستقلی برای حاکمیت تلقی شود. هرگونه امکاناتی که در اختیار بشر قرار دارد از افاضه ی او سرچشمه می‌گیرد، و لذا در راهی که او می‌خواهد، باید مصرف شود، همان طور که مفاد این آیات دلالت دارند: «وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (حدید/ ۱۰) «میراث آسمان‌ها و زمین همه از

آن خداست. «وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ» (نور/۳۳) «از مالی که خدا در اختیارشان گذاشته است، به آنها بدهید.»

اصل سوم: ولایت و حکومت انسان ذاتا مقید و محدود است. محدود به کسی که خداوند اذن می‌دهد و مقید به موارد و شیوه‌هایی که مورد رضایت اوست.

اصل چهارم: بر مبنای کسانی که توحید ربوبی را زیربنای تفکر سیاسی خود قلمداد نموده و براساس آن، درباره‌ی مشروعیت نظام‌های سیاسی قضاوت می‌کنند، هیچ حکومتی بدون اذن الهی، عادلانه به حساب نمی‌آید؛ زیرا عادلانه بودن حکومت، از آن نظر که حق انحصاری خداوند است به اذن خداوند بستگی دارد. و به تبع آن افراد منصوب از طرف خدا دارای مشروعیت خواهند بود و هر دولتی که تأیید الهی را به همراه نداشته باشد غاصب و ظالم است. حضرت امام خمینی (ره) در این باره می‌نویسد:

«حکومت و ولایت به حکم عقل به خداوند اختصاص دارد و تنها اوست که ولایتش به نصب دیگران استناد پیدا نمی‌کند و ذاتا دارای حق تدبیر و اداره‌ی امور آنهاست؛ و چون ولایت از امور اعتباری عقلایی است، لذا دیگران هم با نصب او می‌توانند این امر را در اختیار بگیرند. از این رو، وقتی شؤن مختلف حکومت، از طرف حق تعالی برای ائمه قرار داده شده است، تصدی دیگران غاصبانه بوده و هر گونه دخالتی تعدی بر حق غیر می‌باشد.» (المکاسب المحرمه، ج ۲، ص: ۱۶۰)

این مبنای فکری، برای شیعیان چندان واضح و آشکار بوده است که پیوسته دولت‌های عصر حضور ائمه را دولت‌های جائز تلقی نموده و حکومت آن‌ها را با صرف نظر از شیوه‌ی رفتارشان، ظالمانه و غیر قانونی می‌دانسته‌اند.

یکی از آثار مهم و یکی از لوازم ایمان به خدای واحد، پذیرش و انحصار حاکمیت و ولایت به خدا می‌باشد و از این نعمت عظیم و ولایت و سرپرستی خدا بهره‌مند نمی‌گردند، مگر مؤمنان فرزانه‌ای که توحید ربوبی را پذیرفته و برنامه زندگی و زمام فرمانروایی خود را به آفریدگار خویش سپرده‌اند و به این وسیله خود را از عبودیت و سرسپردگی و حاکمیت رقیبان خدا آزاد ساخته‌اند.

«بنابر اصل توحید انسان‌ها حق ندارند هیچ کس و هیچ چیز جز خدا را عبودیت و اطاعت کنند و همه محکومات و تحمیلاتی که از طرف قدرت گونه‌های تاریخ، بشریت رفته غلط و خلاف حق بوده است.» (طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، ص ۴۱)

در نظام توحیدی، حاکمیت و سلطه مختص آفریدگار، مالک و صاحب اختیار انسان و مبدأ و مقصد تمام عالم آفرینش است که به همه ابعاد و نیازهای انسانی احاطه علمی و قدرت کامل دارد و قانون مبتنی بر مصالح واقعی او محور و حاکم همه اقدامات است و اراده هیچ کس برتر و بالاتر از قانون الهی نمی‌باشد. به تعبیر امام خمینی:

«در اسلام قانون حکومت می‌کند. پیغمبر اکرم (ص) هم تابع قانون بود، تابع قانون الهی، نمی‌توانست تخلف بکند. خدای تبارک و تعالی می‌فرماید که اگر چنانچه یک چیزی بر خلاف آن چیزی که من می‌گویم تو بگویی، من ترا اخذ می‌کنم و وَتَيْتَ (رگ دل) را قطع می‌کنم! (اشارات است به آیات ۴۳ تا ۴۶ از سوره «الحاقه»): «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ

الْأَوَّلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ، ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ» (و اگر محمد (ص) به دروغ به ما سخنانی می‌بست، با قدرت او را می‌گرفتیم و رگ دلش را قطع می‌کردیم)» به پیغمبر (ص) می‌فرماید. (صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۳۱۰)

براساس جهان‌بینی توحیدی اراده هیچ کس و انسانی مافوق اراده دیگران قرار ندارد و هر نوع استعمار و استثماري مطرود هر حاکمیتی (غیر حاکمیت خدا) شرک و مردود می‌باشد.

«حکمرمایی اصلاً در اسلام نیست. حکمرمایی اصلاً در کار نیست.» (صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۳۰۶)

بنابراین، این شبهه که نظام ولایی و از جمله ولایت مطلقه فقیه برتر نشان‌دهنده اراده فردی و مستلزم استبداد فردی و دیکتاتوری است و تحقیر مردم را به دنبال دارد، حاکی از آن است که از مبانی توحیدی غفلت کرده‌اند و توجه ندارند که در جهان‌بینی توحیدی هیچ فرد یا گروه و طبقه خاصی، سلطه و حاکمیت بر دیگران ندارد و تنها حکم و قانون الهی حکومت می‌کند و فرمانروایی مختص خدا است و پیامبر و امام (ع) و ولی فقیه تنها مبین و مجری قانون الهی می‌باشند.

براساس توحید ربوبی حقانیت و مشروعیت هر ولایت و حاکمیتی متوقف بر نصب و اذن الهی است و هیچ انسانی حق سلطه و حکومت بر دیگران را ندارد مگر آنکه به ولایت الهی منتهی شود.

«عبودیت یکسان همه موجودات در برابر خدا مستلزم آن است که هیچ یک از بندگان خدا خودسر و مستقل حق تحکم و فرمانروایی بر بندگان دیگر نداشته باشد (نهی طاغوت) و زمامدار و مدیر و مدبر امور زندگی انسان‌ها فقط کسی باشد که خدا خود به حکومت برگزیده است (یا به شخص مانند امامان معصوم و یا به علانم و ملاک‌ها مانند حاکم اسلامی در زمان غیبت امام معصوم (ع)).» (طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، ص ۳۸)

در یک تقسیم‌بندی کلی آیات قرآن در باب ولایت را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف. آیاتی که ولایت را انحصاراً برای خدا و مختص او می‌داند مانند: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (انعام/۵۷ - یوسف/۴۰ و ۶۷).

«إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» (توبه/۱۱۶).

ب. آیاتی که ولایت غیر خدا را هم مطرح و آن را به عنوان یک رکن اساسی از تعالیم اسلام معرفی کرده و از مسلمانان می‌خواهد از آنان پیروی و فرمانبرداری کند نظیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (نساء/۵۹).

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده/۵۵).

«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (احزاب/۶).

جمع بین این دو دسته آیات آن است که ولایت حقیقی و حاکمیت بالاصاله مختص و منحصر به خدا است و هیچ کس حتی پیامبر اکرم و ائمه اطهار (ع) دارای چنین ولایت و حاکمیتی نیستند و آیات دسته اول ناظر به این ولایت انحصاری خدا است، ولایتی که از توحید ربوبی نشأت می‌گیرد. اما این ولایت الهی روی زمین به وسیله جانشینان و خلفاء خدا اعمال می‌شود و تجلی می‌یابد و لذا پیامبر اکرم و امامان معصوم (ع) با انشاء و نصب الهی دارای

ولایت اعتباری و بالتبع و بالعرض می‌باشند، آن هم در راستای معرفي احکام الهی و اجرای آنها. در واقع ولایت حقیقی خدا واسطه عروض است برای ولایت اعتباری پیامبر (ص) و امامان نه اینکه واسطه در ثبوت ولایت آنها باشد و آیات دسته دوم این نوع ولایت را متعرض شده است و لذا اطاعت از آنان اطاعت از خداست (ولایت تجلی توحید ربوبی، ص ۲۲۳): «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا». (نساء/ ۸۰) کاملاً روشن است که این ولایت اصالت نداشته و هرگز اراده فردی و شخصی يك فرد را برتر از اراده دیگران قرار نمی‌دهد بلکه اینان موظف هستند اراده تشریعی خدا را تبیین و حاکمیت خدا را اجرا کنند، چنان که تردیدی وجود ندارد که مشروعیت این ولایت جز از طریق نصب و یا حداقل اذن الهی تحقق نمی‌یابد و لذا فرمود ما آنها را امام قرار دادیم برای این که مردم را به امر ما هدایت کنند: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا». (انبیاء/ ۷۳). به همین جهت اکثر علمای شیعه و فقها معتقدند که حتی در عصر غیبت، مشروعیت و حقانیت حکومت و مشخصاً ولایت فقیه به نصب عام از طرف خدا و جانشینان او می‌باشد و هرگز انتخاب نمی‌تواند جواز تصرف و مقام ولایت را جعل و انشا کند، ولایت پیمان خدا و شأن ربوبی دارد که جز با نصب و جعل مستقیم یا غیر مستقیم او ایجاد نمی‌شود. مفاد انتخاب وکالت و مقبولیت است نه ولایت و مشروعیت حاکمیت. (ولایت تجلی توحید ربوبی، ص ۲۲۳).

نتیجه آنکه اصل توحید، حق ولایت و سرپرستی جامعه و زمامداری زندگی انسان را از هر کسی جز خدا نفی می‌کند و حکومت انسان بر انسان را به دیده ی یک حق مستقل طرد می‌نماید و اگر سر و سامان یافتن زندگی انسان مستلزم آن است که سر رشته ی کارها در دست قدرت مسلطی باشد، این دست، جز دست قدرتمند آفریدگار و پدیدآورنده ی انسان و جهان نخواهد بود. بنابراین منشأ اصلی و اصل اولی در مورد حاکمیت، نفی هر گونه ولایت است، جز ولایت خداوند. (أساس الحكومة الإسلامية، ص: ۶۰).
ب. قاعده لطف

قاعده لطف یکی از قواعد مهم کلامی است که بسیاری از متکلمان مسلمان با تکیه بر آن به اثبات برخی اصول اعتقادی اسلام پرداخته‌اند. متکلمان امامیه مسائل بسیاری را بر پایه این قاعده به اثبات رسانیده‌اند؛ مانند وجوب تکلیف، بعثت پیامبران، عصمت پیامبران، وعد و وعید و غیر اینها (القواعد الکلامیه، ص: ۹۶، الإلهیات علی هدی الکتاب و السنة و العقل، ج ۳، ص ۵۱). متکلمان امامیه همچنین با تکیه بر قاعده لطف بر وجوب نصب امام بر خداوند، برای عصر خاتم، استدلال کرده‌اند. (الباقوت فی علم الکلام، ص: ۷۵ - الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد، ص ۲۲۱ - الباب الحادی عشر مع شرحیه النافع یوم الحشر و مفتاح الباب، النص، ص ۱۶۵ - سرمایه ایمان در اصول اعتقادات، ص ۱۰۷ - الشافی فی الإمامة، ج ۱، ص ۴۷ - عقائد الإمامیه، ص ۶۵ - تلخیص الشافی، ج ۱، ص ۷۰). برخی اندیشمندان معاصر که در تبیین و اثبات ضرورت نصب فقیهان جامع شرایط به ولایت و سرپرستی امور عمومی جامعه اسلامی در عصر غیبت امام عصرأ، تلاش کرده‌اند، بر این باور رفته‌اند که وجوب چنین نصبی بر خداوند نیز مقتضای قاعده لطف است. (پیرامون وحی و رهبری، ص ۱۶۳، ولایت فقیه (معرفت)، صص ۱۱۳ - ۱۱۶).

امام خمینی (ره) نیز در یک بیان کلی بر این مطلب تصریح کرده‌اند که ادله‌ای که ضرورت امامت را اثبات می‌کنند، همان ادله، ضرورت حاکمیت در عصر غیبت را به اثبات می‌رسانند:

«فما هو دلیل الامامه، بعینه دلیل علی لزوم الحکومه بعد غیبه ولی الأمر». (کتاب البیع، ج ۲، ص: ۶۱۹).

با عنایت به اینکه یکی از ادله اصلی امامت در نگاه شیعه قاعده لطف است و از سوی دیگر امام خمینی (ره)

حکومت در عصر غیبت را از شئون فقیهان جامع شرایط می‌داند که از ناحیه خداوند بدین امر

منصوب‌اند (ولایت فقیه (امام خمینی (ره))، ص ۵۲)، می‌توان نتیجه گرفت که در نگاه امام خمینی (ره) نیز نصب

فقیهان جامع شرایط به ولایت در عصر غیبت مقتضای قاعده لطف است.

با وجود این برخی نویسندگان استدلال به قاعده لطف بر وجوب نصب فقیهان به ولایت در عصر غیبت را ناتمام

دانسته و چنین استدلالی را از جهاتی چند مخدوش شمرده‌اند. (حکومت ولایی، ص ۳۶۷-۳۶۸) این نگاه در

تقابل کلی با نگاه اول قرار دارد و به صورت طبیعی به تولد ذهنی مسئله «امکان یا عدم امکان تسری قاعده لطف به

موضوع ولایت فقیه در عصر غیبت» می‌انجامد.

با روشن شدن قاعده لطف، دلیل وجوب لطف بر خداوند و مدار نفوذ قاعده لطف، اکنون زمینه لازم برای

پرداختن به مسئله مورد نظر این مقال فراهم شده است. در موضوع ولایت فقیه در صورتی نوبت به تمسک به

قاعده لطف می‌رسد که معتقد به «نصب الهی فقیهان جامع شرایط به ولایت در عصر غیبت امام عصر (عج)»

باشیم، اما در صورتی که ولایت فقیهان را از گونه انتخابی یا وکالت قلمداد کنیم، در این صورت نوبت به تمسک

به این قاعده نخواهد رسید.

پیش از این گفته شد که امام خمینی (ره) از جمله اندیشمندانی است که فقیهان جامع شرایط را از ناحیه خداوند

منصوب به ولایت در عصر غیبت می‌دانند. (ولایت فقیه (امام خمینی (ره))، ص ۵۲-۵۳). امام خمینی (ره) و برخی

از شاگردان ایشان (ولایت فقیه، ولایت فقاقت و عدالت، ص ۱۵۱-۱۸۳) کوشیده‌اند با تمسک به ادله عقلی و نقلی

فراوانی به اثبات این دیدگاه که از آن به «ولایت انتصابی فقیه» یاد می‌شود، پردازند. از جمله ادله عقلی مورد

تمسک برای اثبات این دیدگاه، قاعده لطف است که تقریب‌های متنوعی از آن ارائه شده است. (امکان یا عدم امکان

تسری قاعده لطف در موضوع ولایت فقیه در عصر غیبت، ص ۱۳). آنچه در ذیل می‌آید، تقریبی از قاعده لطف است

که بر اساس آثار امام خمینی (ره) در موضوع ولایت فقیه به سامان می‌رسد:

الف) بخش عمده‌ای از احکام اسلام، قوانین، دستوالعمل‌ها و احکام اجتماعی سیاسی است، از قبیل قوانین مالی

و اقتصادی، قضایی، جزایی، حقوق، جهاد، دفاع و معاهدات بین دولت‌ها. این بخش از قوانین اسلام چنان

فراگیر است که نشان می‌دهد اسلام در پرتو این قوانین در صدد تأسیس نوع خاصی از حکومت است که در آن

احکام و قوانین اجتماعی سیاسی اسلام مبنا و محور نظم و ساماندهی جامعه دینی خواهند بود.

ب) تردیدی نیست که هیچ بخش از احکام و قوانین اسلام منسوخ نگردیده، تا پایان عمر دنیا بر اعتبار خود باقی

است. بر این اساس قوانین و احکام اجتماعی سیاسی اسلام تا پایان عمر دنیا معتبر و همواره مبنا و محور تشکیل

نوع خاصی از حکومت است.

ج) افزون بر سایر شئون، تبیین، ابلاغ و تدبیر اجرای احکام اجتماعی سیاسی اسلام در عصر پیامبر اکرم به امر خداوند بر عهده آن حضرت بوده است. پس از آن حضرت، امامان معصوم: به نصب الهی، عهده‌دار این مسئولیت شده‌اند.

د) در عصر غیبت امام معصوم، تکالیف و احکام اجتماعی سیاسی اسلام همچنان پابرجاست، در صورتی که خداوند برای این عصر طولانی اشخاصی را برای تبیین، ابلاغ و تدبیر اجرای این بخش از تکالیف معین نکرده باشد، این تکالیف و احکام تعطیل و جامعه مؤمنان گرفتار هرج و مرج و از هم گسیختگی می‌گردد. بی‌گمان چنین چیزی نقض غرض [امثال تکالیف و احکام اجتماعی و سیاسی اسلام] خواهد بود که عقلاً بر ساحت خداوند حکیم محال می‌باشد.

نتیجه: پس بر خداوند حکیم که مؤمنان را در عصر غیبت به تکالیف اجتماعی سیاسی فراوانی مکلف نموده است، واجب است اشخاص معینی را که از عهده شناخت، تبیین، ابلاغ، و تدبیر اجرای این تکالیف برمی‌آیند، برای این منظور منصوب نماید. (کتاب البیع، ج ۲، ص ۶۱۷-۶۲۰). امام خمینی (ره) پس از تشریح مطالب بالا در یک نتیجه‌گیری روشن، چنین می‌گویند:

پس همان چیزی که دلیل ضرورت امامت است، بعینه دلیل بر ضرورت حکومت پس از غیبت امام عصر است... آیا معقول است از حکمت خداوند بزرگ که امت اسلام را در این عصر به حال خود رها کند و تکلیف آنان را معین نکند، یا راضی شود به هرج و مرج و اختلال نظام و هیچ قانونی را وضع نکند که برطرف‌کننده عذر آنان باشد تا در نتیجه مردم بر خداوند حجتی نداشته باشند». (همان).

استاد جوادی آملی (ولایت فقیه، ولایت فقاها و عدالت، ص ۲۱۳) با محور قراردادن «ضرورت اجرای قانون الهی» تمسک به قاعده لطف را در موضوع ولایت فقیه این‌گونه به تقریر آورده است:

الف) سعادت انسان به قانون الهی بستگی دارد و از آنجاکه بشر به‌تنهایی قادر نیست قانون بی‌نقص و کاملی برای سعادت دنیا و آخرت خود تدوین نماید، خداوند توسط انسان کاملی به نام پیامبر قانون جامع الهی را به آدمیان عرضه کرده است.

ب) هیچ قانونی حتی قانون جامع الهی بدون اجرای تأثیری بر سعادت آدمیان نخواهد داشت، از این‌رو خداوند پیامبران و سپس امامان معصوم را برای اجرای بدون خطای قانون الهی به ولایت بر جامعه اسلامی و اجرای دین، منصوب کرده است.

ج) حکمت و لطف خداوند بر بندگان اقتضا می‌کند که در عصر غیبت امام عصر نیز مؤمنان از فیض وجود رهبران دین‌شناس و توانا در اجرای دین و شریعت خاتم از ولایت انسان‌های شایسته محروم نباشند.

نتیجه: خداوند حکیم، فقیهان جامع شرایط را که نزدیک‌ترین انسان‌های عصر خویش به امامان معصوم از حیث سه شرط «علم» و «عدالت» و «تدبیر و لوازم آن» می‌باشند، به عنوان نیابت از امام عصر، به ولایت جامعه اسلامی در عصر غیبت منصوب ساخته است.

توجه به این نکته لازم است که اصول سه‌گانه قاعده لطف در تمسک به این قاعده در موضوع ولایت فقیه نیز به‌روشنی دیده می‌شود، زیرا اولاً سخن از مقطع زمانی معینی است که مؤمنان مکلف به تکالیف الهی گسترده‌ای هستند که بخشی از آنها مرتبط با حیات اجتماعی و سیاسی آنان می‌باشد، ثانیاً مشوق و وسیله بسیار ضروری برای پرداختن غالب مؤمنان به این تکالیف در این عصر وجود سرپرست و ولی دین‌شناس و عادل است که افزون بر شناخت و تبیین دقیق، از قدرت تدبیر کافی برای اجرای صحیح این تکالیف برخوردار باشد، ثالثاً: نمی‌توان جایگزینی کامل و مطمئن برای این مشوق و وسیله بسیار ضروری سراغ نمود. بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که ولایت فقیه نیز از جمله موضوعاتی است که در مدار قاعده لطف قرار می‌گیرد و با تمسک به این قاعده می‌توان به اثبات آن پرداخت. (امکان یا عدم امکان تسری قاعده لطف در موضوع ولایت فقیه در عصر غیبت، ص ۱۴).

به صورت خلاصه می‌توان گفت: لطف الهی در تشخیص ولی فقیه به چند شیوه امکان وقوع دارد:

الف) خداوند متعال به صورت مستقیم مردم را در تشخیص مصداق هدایت کند.

ب) خداوند متعال شخصی را که شایسته این مقام است، هدایت کرده و او را در بدست گرفتن حاکمیت ترغیب نماید.

ج) مردم به دلیل عدم تخصص در شناخت فقیه واجد شرایط و به تبعیت از سفارش معصومین، به فقها مراجعه کنند و خداوند به لطفش فقها را در تشخیص افضل الافراد راهنمایی کند که این می‌تواند در غالب اجماع لطفی (الذریعة إلى أصول الشریعة، ج ۲، ص ۱۵۱) و یا هدایت اکثر فقها محقق شود. در صورت مراجعه مردم به فقها، آنان نیز به تبعیت از سفارش معصومین نهایت تلاش را در تشخیص افضل الافراد مبذول دارند تا مشمول لطف الهی شوند. ج. برهان مبتنی بر حکمت

هرکس که خداوند را به خوبی بشناسد و به حکمت و قدرت او ایمان داشته، در پدیده‌های عالم (اعم از حیوانی، گیاهی و جمادی) تفکر نماید، بی‌تردید تصدیق خواهد کرد که خداوند تمامی موجودات را به هدایت عامه به سرمنزل مقصودشان هدایت نموده است. قرآن در این باره می‌فرماید:

«قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طه/۵۰) پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که درخور اوست داده سپس آن را هدایت فرموده است.

براساس قانون هدایت عامه و ارسال انبیا، خداوند حکیم به طور جدی خواستار هدای انسان‌هاست. با توجه به اینکه حکومت صالح و امام عادل و حکیم با فراهم کردن زمینه‌های رشد معنوی و تعالی روحی و از بین بردن زمینه‌های فساد و هرج و مرج و برقراری امنیت، نقشی اساسی در هدایت انسان‌ها دارد، خداوند حکیم در ادامه رسالت پیامبران، امامان (ع) را به نحو خاص، و فقهای جامع الشرایط را به نحو عام، قرار داده است تا عهده‌دار هدایت مادی و معنوی انسان‌ها شوند، در غیر این صورت، نقض غرض الهی خواهد شد و خداوند حکیم، نقض غرض نمی‌کند.

ختم نبوت، هنگامی موافق با حکمت الهی است که توأم با نصب راهبر و امامی بعد از پیامبر خاتم باشد. (ولایت فقیه مسأله کلامی یا فقهی، ص ۱۲۸) نکته‌ی مورد نظر ما در این جا این است که این ضرورت و نیاز به امامت به

عنوان تأمین کننده ی نیاز اجتماعی بشر، یک اصل فرا دوره ای و مختص به زمان حضور امام معصوم (ع) نیست، بلکه تشکیل «حکومت دینی» در زمان معصوم بر عهده ی او و در زمان غیبت بر عهده ی نایب اوست و وجود چنین حکومتی برآورده کننده ی غرض الهی در خلقت انسان و ارسال رسل است.

این دلیل با مقدماتی همراه است که به این شرح می باشد:

اولاً: هدایت راستین بشر منوط به وحی است، چرا که انسان مخلوق خداست و اوست که تمامی رمز و راز جسم و جان بشر را می داند و لذا تنها کسی که صلاحیت هدایت بشر را دارد خود خداوند است. (بر اساس توحید در ربوبیت).

ثانیاً: برای هدایت بشر پیامبرانی لازمند تا وحی را به انسان برسانند و پاسخگویی این نیاز بشر باشند. (برای جلوگیری از نقض غرض و بر اساس حکمت الهی).

ثالثاً: دین اسلام خاتم نبوت و جاودانی است و برای تأمین مصالح ضروری جامعه تا روز قیامت آمده است. (بر اساس ختم نبوت)، حاصل آن که: ختم نبوت هنگامی موافق با حکمت الهی است که توأم با نصب راهبر و امامی بعد از پیامبر خاتم باشد.

رابعاً: از آن جا که بر اساس مصلحتی بالاتر، از فیض حضور امام معصوم (ع) محروم هستیم و در ضمن همه ی آن چه در مقدمات قبلی آمد در این زمان هم صادق است، پس این نیاز ضروری بشر مرتفع نشده است، در نتیجه: خداوند بر اساس حکمت خود در زمان غیبت هم این نصب را اعمال می نماید. (همان).

ملاحظه می شود که بین قبول جعل الهی در زمان حضور و غیبت تلازم وجود دارد و نفی یکی مستلزم انتفاء دیگری است. «بر اساس حکمت الهی و قبح نقض غرض و این که نیاز بشر به وجود حکومت و حاکمیت هیچ گاه برطرف نمی گردد»، این فعل الهی یعنی نصب امام (ع) و حاکم در زمان غیبت نیز ادامه دارد. اثبات ولایت فقیه از طریق صفت حکمت خداوندی که صفت فعل اوست، آن را جزء مسائل کلامی قرار می دهد، خواه طوسی درباره ضرورت تعیین حاکم جامع شرایط و ارتباط آن با حکمت الهی می گوید:

«این مطلب نزد هر عاقلی ضروری و تردیدناپذیر است... که تنفیذ اموری که توسط فرمانروای عادل و قوی به اجرا درمی آید به مصلحت مردم است و خداوند هم، نه مستقیماً به اداره امور می پردازد و نه نسبت به مصلحت جامعه بی اعتناست. باید گفت، قبیح و ناپسند [خلاف حکمت] است که خداوند [با اینکه مستقیماً اداره امور مردم نمی کند] کسی را برای تدبیر امور جامعه قرار ندهد، یعنی نصب پیشوای الهی برای مردم لازم است.» (تلخیص المحصل المعروف بنقد المحصل، النص، ص: ۴۲۴).

این فهم خردپسندانه اختصاص به زمان خاصی ندارد، بنابراین، در عصر حضور، امامان به نصب خاص و در عصر غیبت، فقیهان جامع شرایط به نصب عام الهی، (تعیین وصفی) از جانب خداوند و در ادامه به وسیله امامان (ع) برای تحقق این اهداف نصب شده اند.

یکی از فقههای معاصر درباره دلالت قاعده لطف بر ولایت فقیه می نویسند:

«همان گونه که بر خداوند به مقتضای حکمت و لطف، نصب امام و والی بر عباد واجب است، بر امام (ع) نیز واجب است در شهرها و زمان هایی که حضور ندارد کسی را به عنوان جانشین خود تعیین کند و آیه شریفه «واعدنا موسی...». نیز این امر را تصدیق می کند و علت آن نیز این است که واگذاری مردم بدون رهبری بر خداوند قبیح است.» (ضرورة الوجود الحکومة او ولایة الفقهاء فی العصر الغیبه، ص ۱۲). (صافی، ۵۱۴۱: ۲۱ و ۳۱)

امام خمینی (ره) در این باره می گوید:

« قضیه ولایت فقیه يك چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد. ولایت فقیه يك چیزی است که خدای تبارک و تعالی درست کرده است. همان ولایت رسول الله هست. و اینها از ولایت رسول الله هم می ترسند! شما بدانید که اگر امام زمان - سلام الله علیه - حالا بیاید، باز این قلمها مخالف اند با او.» (صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۳۰۸).

برخی از دانشوران در این مورد آورده اند:

«کاری که امام راحل (ره) در محور فقه انجام دادند این بود که دست ولایت فقیه را گرفتند و از قلمرو فقه بیرون آوردند و در جایگاه اصلی اش که مسئله ای کلامی است، نشانند. آنگاه با براهین عقلی و کلامی این مسئله را شکوفا کردند، سپس، این مسئله شکوفا شده کلامی، بر فقه سایه افکند و سراسر فقه را زیر سایه خود قرار داد و نتایج فراوانی به بار آورد.» (ولایت فقیه ولایت فقاقت و عدالت، ص ۲۲۷).

با کمی توجه می توان یکی از خاستگاه های بحث «ولایت فقیه» را در همین جا یافت. چرا که اگر حکومت و «ولایت فقیه» به اثبات برسد، مشروعیت و خاستگاه آن به جعل و نصب الهی که فعلی از افعال خداوند و جزء مباحث توحید، که خود اصلی ترین عنوان در علم کلام است، منتهی خواهد شد و بدون تردید از جمله مباحث علم کلام تلقی خواهد شد.

د. اصل امامت

از جمله مبانی کلامی که می توان به عنوان مبنا برای نظریه ولایت فقیه بدان استناد کرد، اصل امامت است. از آن جا که ولایت و رهبری، امری ضروری برای جوامع بشری است، پس از نبوت نیز باید ادامه یابد، زیرا گذشته از یک سلسله مسائل فردی که در دین و تشریع الهی مطرح است، دستورهای اجتماعی نظیر اجرای حدود، دیات، قصاص و تعزیرات نیز بیان گر آن است که دین نیازمند قدرت اجرایی و امامت است، امامی که می بایست تمام شؤون پیامبر اسلام، همچون مرجعیت دینی، زعامت سیاسی و ولایت معنوی را دارا باشد تا بتواند از عهده ی مسئولیت سنگین خود برآید.

«... حکومت دینی، نظم واقعی اسلامی را در جامعه حفظ و اجرا نماید، و به طوری که مردم کسی را جز خدا نپرستند و از آزادی کامل و عدالت فردی و اجتماعی برخوردار شوند و این دو مقصود به دست کسی باید انجام یابد که عصمت و معنویت خدایی داشته باشد.» (شیعه در اسلام (طبع قدیم)، ص ۳۱).

علمای امامیه معتقدند که خداوند تکلیف حکومت را پس از رحلت پیامبر (ص) مشخص کرده است و لذا مسأله ی حکومت و حاکمیت پس از پیامبر (ص) نیز در زمره ی افعال خداوند است، و وارد در محدوده ی اصول دین می شود. ایشان بر این امر به دلایلی استناد کرده اند که برای تبیین این مطلب باید دو ظرف زمانی را در نظر گرفت: ۱. زمانی که شخصی با همان ویژگی های پیامبر (ص) مثل عصمت و علم و...، به جز وحی وجود دارد. (امام معصوم (ع)).

۲. زمانی که نه پیامبر در بین مردم حضور دارد و نه شخصی با ویژگی های ایشان. براساس عقیده ی اجماعی در بین شیعیان، پیامبر و ائمه ی اطهار (ع) دارای شؤون مختلفی از جانب خداوند بوده اند، از جمله ولایت و زعامت امت که در مدت محدودی توسط شخص پیامبر و پس از ایشان نیز در مدتی توسط امام علی (ع) و امام حسن (ع) این شأن با پشتیبانی مسلمانان به منصفه ی ظهور نشست و مردم شاهد حکومت معصوم (ع) شدند.

پس در زمانی که شرایط سیاسی و اجتماعی برای این امر مساعد بوده است، پیامبر (ص) و ائمه ی اطهار (ع) از به عهده گرفتن آن ابائی نداشته و از آن، سر باز نزدند. حال سؤال این است که اگر در زمان عدم دسترسی به معصومین (ع) مثل دوران غیبت شرایط روزگار همانند مدت محدود زمان امام علی (ع) و امام حسن (ع) شود، که حکومت تشکیل دادند، آیا این شأن مهم همانند باقی شؤون، مثل افتا و یا قضاوت از جانب پیامبر (ص) و ائمه (ع) به اشخاصی واگذار شده است و یا لاقلاً ایشان شرایط و ویژگی هایی را برای کسی که می خواهد این منصب را که باید مشروعیت الهی داشته باشد، مشخص نموده اند؟ در اینجا است که ضرورت بحث از ولایت فقیه مشخص می شود.

اعتقاد شیعه به غیبت دوازدهمین پیشوای معصوماً، پیوسته این سؤال را پدید آورده است که با عدم دسترسی به رهبر منصوب و معصوم، رهبری جامعه چه سرنوشتی پیدا می کند؟ آیا رهبری در عصر غیبت، تعطیل پذیر بوده و کلیه ی شؤون و اختیارات آن در این دوران متوقف می باشد؟ و یا شیعیان باید در برابر هر دولتی که قدرت را در دست گرفت، تسلیم بوده و با سپردن همه ی اختیارات رهبری به آن طبعاً همه ی حکومت ها را مشروع بدانند؟ و یا افراد خاصی عهده دار مسئولیت های اجتماعی بوده و بدون تعطیل و توقف به نیازهای جامعه رسیدگی کنند؟

شیعه از این دوران به عصر غیبت تعبیر می کند، که امام معصوم (ع) به دلایلی که به مصلحت امت و به امر خداست، در پس پرده ی غیبت است، تا زمانی که به امر خداوند قیام نموده و جهان را به سوی عدل و انصاف سوق دهد.

بعد فقهی ولایت فقیه

بحث ولایت فقیه در علم فقه نیز مورد طرح و تبیین قرار می‌گیرد تا لوازم آن حکم کلامی، در بایدها و نبایدهای فقهی نیز روشن شود، زیرا بایدها بر هست‌ها مبتنی‌اند و بین این دو ملازمه وجود دارد، به نحوی که می‌توان از یک مسأله کلامی اثبات شده به لوازم فقهی آن رسید، چه اگر در فقه نیز مسأله‌ای ثابت شود، لازمه آن پی بردن به یک مسأله کلامی خواهد بود؛ یعنی اگر ما در فقه ثابت نمودیم که بر مردم واجب است از فقیه جامع شرایط پیروی کنند یا این که بر فقیه جامع شرایط تصدی در شؤون اجتماعی امور عامه مسلمین واجب است، در این دو صورت کشف می‌شود که خداوند در عصر غیبت فقیه را برای ولایت و رهبری جامعه اسلامی تعیین نموده است؛ زیرا تا خداوند دستور نداده باشد، فقیه وظیفه پیدا نمی‌کند و مردم نیز مکلف به اطاعت نمی‌شوند بنابر این در ادامه به تبیین ادله فقهی بودن ولایت فقیه می‌پردازیم.

۱. نصب فقیه

از مهم‌ترین این ادله، استدلال به نصب فقیه توسط ائمه معصومین است. بدین معنا که فقیهان جامع شرایط، از سوی ائمه: به منصب ولایت منصوب شده‌اند و شرعاً مجاز به اعمال ولایت و انجام تصرفات مختلف در امور هستند. این دلیل در باب‌های متعدّد، برای اثبات شئون فقیه، مورد استناد قرار گرفته است. فاضل هندی در باب لعان می‌نویسد: یکی از شرایط صحّت لعان، وقوع آن در نزد امام یا منصوب ایشان است و از آنجا که فقیه از طرف امام منصوب شده، انجام لعان در نزد وی نیز صحیح است.

و بالجملة فينبغي القول بصحة إيقاعه من الفقيه في زمن الغيبة، لعموم النصوص من الكتاب (نساء/ ۵۸) و السنة (وسائل الشيعة: ج ۱۸ ص ۹۸ ب ۱۱ من أبواب القضاء)، والوالي بل الإمام له، على أنّ خبري الإمام ليسا من النصوصية في امتناعه من غيره في شيء، ولقضاء الضرورة بذلك، ولأنّه منصوب من قبله. (كشف اللثام والإبهام عن قواعد الأحكام، ج ۸، ص: ۳۱۴)

بعضی از فقیهان، ضمن بیان نصب فقیه توسط امام، به این نکته نیز اشاره می‌کنند که این نصب، عمومیت دارد و همه امور شرعی را در بر می‌گیرد در باب نماز جمعه، یکی از دلیل‌های کسانی که انجام آن را در عصر غیبت، مشروع نمی‌دانند، این است که صحّت نماز جمعه، متوقف بر حضور امام یا منصوب ایشان است و در عصر غیبت، این شرط حاصل نیست.

محقق کرکی در پاسخ به این اشکال می‌گوید: فقیه از طرف امام منصوب شده و لذا در عصر غیبت، این شرط محقق است و اگر کسی اشکال کند که فقیه فقط برای صدور حکم و فتوا منصوب شده و نماز جمعه را شامل نمی‌شود، می‌گوییم: این استدلال، باطل است؛ چرا که فقیه بر تمام امور شرعی منصوب شده و نماز جمعه هم یکی از آنهاست.

و أجب في «المختلف»: بمنع الإجماع على خلاف صور النزاع، وبالقول بالموجب، فإنّ الفقيه المأمون منصوب من قبل الإمام، ولهذا تمضي أحكامه، وتجب مساعدته على إقامة الحدود والقضاء بين الناس. لا يقال: الفقيه

منصوب للحکم و الإفتاء، و الصلاة أمر خارج عنهما. لآثا نقول: هذا في غاية السقوط؛ لأنّ الفقيه منصوب من قبلهم عليه السّلام حاکما في جميع الأمور الشرعیة. (رسائل المحقق الکرکی، ج ۱، ص: ۱۵۳)
ب: نیابت از امام.

نیابت فقیه از امام، در ابواب متعدّدی همانند زکات، بیع، دین و نکاح، مورد استناد قرار گرفته و با در نظر گرفتن این که ثبوت شأنی برای امام، مورد پذیرش است، با استفاده از این دلیل، برای فقیه نیز ثابت شده است. در بعضی از عبارات، علاوه بر نیابت فقیه از امام، به این نکته نیز اشاره شده است که نیابت، عمومیت دارد و همه امور مربوط به امام را شامل می شود.

علامه حلّی می نویسد: «زکات در عصر غیبت، به فقیه پرداخت می شود؛ چرا که نایب امام علیه السّلام است و هر آن چه از شئون امام بوده، به عهده می گیرد».

و لو تعذّر الإمام، فالأولی صرفها [الزکاة] إلى الفقيه المأمون. و کذا حال الغیبة؛ لأنّه أعرف بمواقعها، ولأنّه نائب الإمام علیه السّلام، فكان له ولاية ما يتولاه. (نهاية الأحكام في معرفة الأحكام، ج ۲، ص: ۴۱۷)
محقق اردبیلی در بیان دلیل ولایت حاکم بر فروش اموال سفیه و مفلس، در صورت وجود مصلحت می گوید: علاوه بر اجماع و اقتضای ضرورت، می توان به نیابت حاکم از امام علیه السّلام استناد کرد و دلیل بر نیابت، اجماع و اخباری همانند مقبوله عمر بن حنظله است و لذا هر آن چه برای امام، جایز است و می تواند به عهده بگیرد، برای حاکم نیز جایز است.

لعلّ دلیل جواز بیع الحاکم مال السفیه و المفلس و الغائب مع المصلحة، هو الإجماع، و کونه إحسانا و لا سبیل علی المحسن، و الضرورة؛ لأنّه قد یحتاج إلى البیع للحفظ و عدم التصبیع و النقص، و قد یعلم رضا کلّ عاقل به، فصار تجارة عن تراض و وکیلا له لحصول العلم به، ولأنّه قائم مقام الإمام علیه السّلام و نائب عنه، کأنّه بالإجماع و الأخبار مثل خبر عمر بن حنظله، فجاز له ما جاز للإمام الذي هو أولى الناس من أنفسهم. (مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، ج ۸، ص: ۱۶۰)
ب. ولایت

یکی از ادله ای که در موارد متفاوتی مورد توجه فقیهان قرار گرفته، ولایت حاکم بر امور مختلف است. ولایت در لغت دارای معانی فراوانی است: اکثر اهل لغت، کلمه «ولایت» به فتح واورا، به معنای نصرت و دوستی دانسته اند، در حالی که همین کلمه به کسر واورا، به معنای امارت و سرپرستی معنا کرده اند:

«فالولاية بالفتح، في النسب و النصرة و المعتقد، و الولاية بالكسر في الأمانة». (مفردات ألفاظ القرآن، ص: ۸۸۵،
النهاية في غريب الحديث و الأثر، ج ۵، ص: ۲۲۸)

برخی نیز احتمال داده اند که هر دو کلمه به معنای قربت باشد؛ که بی مناسبت با سلطه و سرپرستی نیست:
«ولي: أصل صحيح يدلّ على قرب. من ذلك الولي: القرب ... و الباب كلّه راجع إلى القرب». (معجم مقاییس اللغة، ج ۶، ص: ۱۴۱).

به هر حال، در اینجا مقصود از ولی، همان دارای حق تصرف و سرپرستی امور دیگری است که در مواقع ضروری می‌تواند اقدام‌های لازم را انجام دهد.

از این دلیل در باب‌های متعددی همانند جهاد، بیع، دین، رهن، حجر، وقف، حدود، قصاص و ... استفاده شده و همراه با آن، در بعضی موارد، چند نکته دیگر هم ذکر شده که عبارت است از:

الف) عمومیت و اطلاق ولایت حاکم: یکی از نکات مورد توجه در ولایت حاکم، عمومیت و شمول آن در باب‌های مختلف است. شهید اول درباره اقامه نماز جماعت بر میت می‌نویسد: در صورت امتناع ولی از اجازه، با توجه به اهتمام به آن از زمان صدر اسلام، می‌توان بدون اجازه ولی، نماز میت را به جماعت اقامه کرد؛ مگر در صورت حضور حاکم شرع، که لازم است اجازه ایشان کسب شود؛ چرا که بر همه مناصب شرعی، ولایت دارد. و مهما امتنع الولي من الصلاة والاذن، فالأقرب جواز الصلاة الجماعة، لأطباق الناس على صلاة الجنازة جماعة من عهد النبي صلى الله عليه وآله وسلم إلى الآن، وهو يدل على شدة الاهتمام، فلا يزول هذا المهم بترك إذنه. نعم لو كان هناك حاكم شرعي كان الأقرب عموماً اعتبار إذنه؛ لعموم ولايته في المناصب الشرعية. (ذكرى الشيعة في أحكام الشريعة، ج ۱، ص: ۴۲۲)

در جواهر نسبت به زنی که همسرش مفقود شده، آمده است: تدبیر امور وی در عصر غیبت و با تمکن نائب الغیبة، به عهده ایشان است؛ چرا که ولایت وی، عام است و این موارد را هم شامل می‌شود.

(و المفقود) زوجها (إن عرف خبره، أو أنفق على زوجته ولّيته) من نفسه أو متبرّع، أو كان له مال يمكن الإنفاق، منع عليها (فلا خيار لها)، وإن أرادت ما تريد النساء و طالت المدّة عليها، فهي حينئذ مبتلاة فلتصبر، بلا خلاف أجده في شيء من ذلك، وللأصل والنصوص ... بل قد يقال: إنّ ظاهر هذه النصوص انحصار تدبیر أمرها في زمان انبساط يد الإمام عليه السلام، لا حال قصورها، ولعلّه، لذا قال في المحكي عن السرائر: «إنّها في زمن الغيبة مبتلاة، وعليها الصبر إلى أن تعرف موته أو طلاقه» و حينئذ فتسقط ثمرة المسألة في هذا الزمان. اللهم إلّا أن يقال: إنّ ذلك نصّاً و فتوى مبني على الغالب من القصور في زمن الغيبة، و إلّا فمع فرض تمكّن نائب الغيبة من الإتيان بما ذكرته النصوص، يتّجه قيامه مقام الوالي في ذلك؛ لعموم ولايته الشاملة لذلك. (جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج ۳۲، ص: ۲۸۸).

ب) ولایت حاکم بر مصالح و امور عامه: از مواردی که به سرپرست و متولّی نیاز دارد، امور مربوط به عموم مردم و جامعه است که متولّی مشخصی ندارد. تدبیر و سرپرستی این امور، بر عهده حاکم گذاشته شده است. از جمله در باب وقف، یکی از شرایط صحّت، قبض است و درباره وقف مسجد و مقبره و مانند آن، این سؤال پیش می‌آید که قبض، چگونه تحقّق می‌یابد. شهید ثانی در مسالك الأفهام می‌نویسد: با قبض حاکم، شرایط صحّت وقف، کامل می‌شود؛ چرا که ولایت بر امور عمومی، بر عهده حاکم است.

قوله: و لو وقف مسجداً صحّ الوقف و لو صلّى فيه واحد، و کذا لو وقف مقبرة تصير وقفاً بالدفن فيها و لو واحداً ... هذا كلّه إذا لم يقبضه الحاكم الشرعي أو منصوبه، و إلّا فالأقوى الاكتفاء به إذا وقع بإذن الواقف؛ لأنّه نائب

المسلمین، وهذا في الحقيقة وقف عليهم وإن اختصّ بجهة المسجد والمقبرة، ولأنّه والي المصالح العامة لو سلم عدم كونه وقفا على المسلمین، فيعتبر قبضه. (مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ۵، ص: ۳۷۳).

ج. نظارت

نظارت در اینجا به معنای سرپرستی و به عهده گرفتن امور به کار رفته و در باب های زکات، بیع و وقف، به آن استناد شده است. ناظر در باب وقف، متولّی امور مربوط به موقوفه است و این وظیفه، در مواردی که ناظر خاصی توسط واقف تعیین نشده باشد، بر عهده حاکم گذاشته می شود. شهید ثانی می نویسد:

فإذا وقف [الواقف] فلا يخلو: إمّا أن يشترط في عقد الوقف النظر لنفسه أو لغيره أو لهما، أو لا يشترط شيئاً... وإن أطلق ولم يشترط النظر في متن العقد لأحد، بني الحكم على انتقال الملك. فإن جعلناه للواقف أو للموقوف عليه مطلقاً، فالنظر له، وإن جعلناه للموقوف عليه إن كان معيّناً، ولله تعالى إن كان على جهة عامّة - كما هو الأقوى - فالنظر في الأوّل إلى الموقوف عليه، وللحاكم الشرعيّ في الثاني؛ لأنّه الناظر العامّ حيث لا يوجد خاص، ويصير الواقف في ذلك بعد العقد كالأجنبيّ. (مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ۵، ص: ۳۲۴)

تفاوت‌های مسلک کلامی و مسلک فقهی

اگر مسئله ولایت فقیه کاملاً از حوزه فقه باشد، مسئله‌ای نقلی و مستند به کتاب و سنت، احیاناً اجماع خواهد بود؛ و اگر مسئله‌ای کلامی باشد، عقلی و عقلایی است هر چند فروع و شاخه‌های آن فرعی و فقهی باشد.

برخی از نویسندگان مسائل فقهی را درون دینی نامیده‌اند، یعنی داده‌ها و آورده‌های شرعی که قرآن و سنت آن‌ها را با وصف و سمت‌شمار بودن خود به جامعه عرضه کرده است. و مسائل کلامی را برون‌دینی نام داده‌اند، یعنی مسائلی که رهبران اسلام به عنوان فرد حکیم و صاحب درایت و خرد بیان داشته‌اند.

ولایت فقیه نه تنها معنای حاکمیت اعتقادی و کلامی دارد، بلکه اهمیت ویژه‌ای نیز دارد. (تفاوت حکم عقل و بناء عقلاء بر آن است که در حکم عقل باید تمام مبادی تصویری و تصدیقی مسئله مورد توجه قرار گیرد و بناء عقلاء آن است که اندیشمندان عموماً چیزی را پذیرفته باشند (بماهم عقلاء) هر چند مبانی و مبادی آن روشن و محرز نباشد) ولایت فقیه چنان چه جزء احکام فقهی فرعی و عملی محض باشد مقلدین و عامه مردم باید در اصل آن و در ابعاد آن از مجتهد اعلم تقلید کنند در صورتی که اعلم را با بینه صحیح شرعی شناخته و احراز نموده باشند.

در صورتی که کلامی باشد، اثبات ولایت فقیه به سادگی امکان‌پذیر است، زیرا ادله‌ای که برای نبوت و امامت استفاده شده است، می‌تواند برای اثبات ولایت فقیه نیز کافی باشد. اما اگر این مسئله به عنوان یک مسئله فقهی مورد بررسی قرار گیرد، هر فقیه بر اساس استنباط‌های خود به بحث در این زمینه می‌پردازد و در نتیجه، مقلدین نیز در اعتقادات و عمل‌ها ممکن است اختلاف داشته باشند.

بنابر کلامی بودن ولایت فقیه به صورت مطلقه اثبات خواهد شد. از آنجایی که با تسری و تعمیم ولایت تشریعی پیامبر و امام به ولایت فقه‌های عادل، همه اختیارات معصومین برای فقیه عادل در عصر غیبت مشمول خواهد شد، مگر آن که دلیل قطعی از صلاحیت فقیه، بخشی از اختیارات آنان را خارج کند. اما بنابر فقهی بودن، عدم ولایت فردی بر فرد دیگر است. در نتیجه، این شرع باید کم و کیف اثبات ولایت برای فقیه را عهده‌دار شود. از آنجایی که دلیل عقل و بنای عقلی به اثبات ولایت برای فقیه منجر می‌شود، ضعفی در سند روایات اخلال به اصل مقصود نمی‌رساند و استفاده از آن‌ها به عنوان شاهد و موید خواهد بود. این موضوع باعث شفافیت و بی‌ارزشی شبهه‌ها و وسوسه‌ها می‌شود و با پاسخ روشن و مدلل، نقصان آن‌ها به خوبی آشکار می‌شود. به‌منظور اجتناب از طولانی شدن موضوع، ایرادها و شبهه‌ها را به مقالات بعدی موکول می‌کنیم.

از آنجا که ولایت مطلقه را برای مجتهد جامع‌الشرايط ثابت می‌داند و این امر را از سوی امام معصوم، پیامبر و خدای متعال تأیید می‌کند.

نتیجه‌گیری

در دوره غیبت، حضور معصوم در جامعه اهمیت زیادی برای شیعیان دارد و مسأله حق حاکمیت و حکومت در این دوره از جمله موضوعات اساسی برای آن‌ها محسوب می‌شود. بحث‌های اصلی درباره این مسأله در زمینه‌های کلام و فقه مطرح شده و در این مقاله، رویکرد کلامی-عقلی مورد توجه قرار گرفته است. با توجه به اهمیت موضوع

حکومت و ولایت فقیه در دوره غیبت، برای اثبات این موضوع از قاعده لطف در علم کلام استفاده شده و ولایت فقیه در ادامه ولایت نبی و امام معصوم تبیین شده است. از دیدگاه عقلی، دو نوع برهان به نام قاعده اثبات ضرورت نبوت و قاعده اثبات ضرورت تداوم رهبری الهی برای اثبات ولایت فقیه در دوره غیبت مورد استفاده قرار گرفته و نتیجه نهایی این است که حضور یک حاکم عادل در دوره غیبت از منظر قاعده لطف و حکمت الهی ضروری است.

منابع و مآخذ

- (۱) قرآن الکریم.
- (۲) نهج البلاغه. نامه ۳۱.
- (۳) ابن منظور، ابو الفضل، جمال الدین، محمد بن مکرم، لسان العرب، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر، بیروت - لبنان، سوم، ۱۴۱۴ هـ، ج ۱۳، ص ۵۲۲.
- (۴) ابو اسحاق ابراهیم بن نوبخت، الیاقوت فی علم الکلام - قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ: اول، ۱۴۱۳ ق. ص: ۷۵.
- (۵) ابو الحسین، احمد بن فارس بن زکریا، معجم مقانیس اللغة، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۰۴ هـ، ج ۴، ص ۴۴۲، ج ۶، ص: ۱۴۱.
- (۶) اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، ۱۴ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۰۳ هـ، ج ۸، ص: ۱۶۰.
- (۷) ازهری، محمد بن احمد، تهذیب اللغة - بیروت، چاپ: اول، ۱۴۲۱ هـ، ج ۵، ص: ۲۶۳.
- (۸) اصفهانی، حسین بن محمد راغب، مفردات ألفاظ القرآن، در یک جلد، دار العلم - الدار الشامیه، لبنان - سوریه، اول، ۱۴۱۲ هـ، ص: ۸۸۵ - ۶۴۲.
- (۹) اصفهانی، فاضل هندی، محمد بن حسن، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۶ هـ، ج ۱ ص ۶۴۲، ج ۸، ص: ۳۱۴.
- (۱۰) ایجی میر سید شریف، شرح المواقف - الشریف الرضی، افسست قم، چاپ: اول، ۱۳۲۵ ق.، ج ۱، ص ۳۴ و ۳۵ به نقل از مجلد نقد و نظر، شماره اول، سال سوم، زمستان ۱۳۷۵، ص ۱۶.
- (۱۱) الجوهری، أبو نصر، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، چاپ دار العلم للملایین، ۱۴۰۴ ق، ج ۶، ص ۲۲۴۳.
- (۱۲) جابری عربلو، محسن، فرهنگ اصطلاحات فقه اسلامی، ۱ جلد، امیر کبیر - ایران - تهران، چاپ: ۱، ۱۳۶۲ هـ ش ص ۱۳۷.
- (۱۳) جزری، ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهاية فی غریب الحدیث و الأثر، ۵ جلد، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم - ایران، اول، هـ، ج ۳، ص ۴۶۵، ج ۵، ص: ۲۲۸.

- ۱۴) سجادی، سیدجعفر: فرهنگ علوم فلسفی و کلامی، میر کبیر ایران. سال نشر: ۱۳۷۵ هـ. ص ۹۹، ص ۴۰۶، ص ۱۲۸
- ۱۵) جمعی از نویسندگان، امامت پژوهی (بررسی دیدگاههای امامیه، معتزله و اشاعره)، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۱ ش، ص ۲۳۰.
- ۱۶) جوادی آملی عبدالله، ولایت فقیه، ولایت فقاها و عدالت، قم: اسراء، ۱۳۸۱ ش، ص ۲۱۳-۲۲۷. ص ۱۵۱-۱۸۳.
- ۱۷) جوادی آملی عبدالله، پیرامون وحی و رهبری، قم: فاطمه الزهراء، ۱۳۶۸ ش، ص ۱۶۳.
- ۱۸) حاجی صادقی عبدالله، ولایت تجلی توحید ربوبی، فصلنامه علمی- پژوهشی دانشگاه قم، سال یازدهم، شماره اول، ص ۲۲۳.
- ۱۹) حائری، سید کاظم حسینی، أساس الحكومة الإسلامية، در يك جلد، مطبعة النيل، بیروت - لبنان، اول، ۱۳۹۹ هـ.ق، ص: ۶۰.
- ۲۰) الرباني الكلایگانی، الشیخ علي، القواعد الکلامية، : مؤسسة الإمام الصادق علیه السلام، ص: ۹۶
- ۲۱) حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ ق. ج ۱۸ ص ۹۸ ب ۱۱ من أبواب القضاء.
- ۲۲) حلی شیخ جمال الدین، ابو منصور، حسن بن یوسف بن علی بن مطهر -فاضل مقداد- ابوالفتح بن مخدوم حسینی، الباب الحادي عشر مع شرحیه النافع يوم الحشر و مفتاح الباب - تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی، چاپ: اول، ۱۳۶۵ ش، ص ۱۶۵.
- ۲۳) حقی کرکی، علي بن حسين، رسائل المحقق الكرکي، انتشارات مرعشی ۱۴۰۹. ج ۱، ص: ۱۵۳.
- ۲۴) حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، نهاية الاحکام في معرفة الأحكام، قم: مؤسسه آل البيت:، ۱۴۱۹ هـ.ق. ج ۲، ص: ۴۱۷.
- ۲۵) حلی، فخر المحققین، محمد بن حسن بن یوسف، إیضاح الفوائد في شرح مشکلات القواعد، ۴ جلد، مؤسسه اسماعیلیان، قم - ایران، اول، ۱۳۸۷ هـ.ق، ج ۲، ص ۲۶۴.
- ۲۶) خامنه‌ای، سید علي، طرح کلي اندیشه اسلامي در قرآن، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامي، ۱۳۷۴ ش. ص ۳۸. ص ۴۱.

- (۲۷) خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، صحیفه امام، ۲۲ جلد، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) - ایران - تهران، چاپ: ۵، ۱۳۸۹ هـ ش، ج ۱۰، ص ۳۱۰-۳۰۸، ج ۱۱، ص ۳۰۶.
- (۲۸) سبحانی تبریزی جعفر، مرزهای توحید و شرك در قرآن، ترجمه مهدی عزیزیان، تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ش.، ص ۳۳.
- (۲۹) شریف مرتضی علی بن حسین علم الهدی، الذریعة إلى أصول الشریعة، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۶. ج ۲، ص ۱۵۱.
- (۳۰) شریف مرتضی علی بن حسین علم الهدی، الشافی فی الإمامة - تهران: مؤسسه الصادق ع، چاپ: دوم، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۴۷.
- (۳۱) شهید اول، محمد بن مکی العاملی، القواعد و الفوائد فی الفقه و الأصول و العربیة - قم، چاپ: اول.
- (۳۲) صدر، محمد باقر، المعالم الجدیدة للأصول (طبع جدید) قم، چاپ: دوم، ۱۳۷۹ ش، ج ۱، ص ۲۲.
- (۳۳) طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ۲۰ جلد، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات - لبنان - بیروت، چاپ: ۲، ۱۳۹۰ هـ ق، ج ۶، ص ۱۲.
- (۳۴) سبحانی، جعفر. عاملی، حسن محمد مکی. الإلهیات علی هدی الکتاب و السنة و العقل، المركز العالمی للدراسات الاسلامیة، ج ۳، ص ۵۱.
- (۳۵) طباطبائی، محمدحسین، شیعه در اسلام (طبع قدیم)، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ: ۱۳، ۱۳۷۸ هـ ش.، ص ۳۱.
- (۳۶) طوسی نصیرالدین، محمد بن محمد، تلخیص المحصل المعروف بنقد المحصل، ۱ جلد، دار الأضواء - لبنان - بیروت، چاپ: ۲، ۱۴۰۵ هـ ق. النص، ص: ۲۲۴.
- (۳۷) القمّی، المیرزا أبو القاسم، قوانین الأصول، چاپ مکتبه العلمیة الاسلامیة ۱۳۷۸ ق، ص ۵.
- (۳۸) السبحانی، الشیخ جعفر، تقریر بحث السید روح الله الخمینی، چاپ مؤسسه النشر الاسلامی، تهذیب الأصول، ج ۱، ص ۷، تمهید القواعد، ص ۳۲.
- (۳۹) عاملی، شهید اول، محمد بن مکی، ذکر الشیعة فی أحكام الشریعة، قم: مؤسسه آل البیت:، ۱۴۱۹ هـ ق. ج ۱، ص: ۴۲۲.
- (۴۰) عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ۱۵ جلد، مؤسسه المعارف الإسلامیة، قم - ایران، اول، ۱۴۱۳ هـ ق، ج ۵، ص: ۳۲۴.

- ۴۱) کدیور محسن، حکومت ولایی، تهران: نشر نی، چاپ پنجم: ۱۳۸۷. ص ۳۶۷-۳۶۸.
- ۴۲) مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم - بیروت-قاهره-لندن، چاپ: سوم، ۱۴۳۰ هـ.ق، ج ۹، ص ۱۳۴.
- ۴۳) مظفر شیخ محمد رضا، عقائد الإمامية - قم: انتشارات انصاریان، چاپ: دوازدهم، ۱۳۸۷ هـ.ش. ص ۶۵.
- ۴۴) معرفت، محمدهادی، ولایت فقیه، موسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید - قم - ایران، چاپ: ۳، ۱۳۷۷ هـ.ش. ص ۱۱۳-۱۱۶.
- ۴۵) ملکی اصفهانی، مجتبی، فرهنگ اصطلاحات اصول، ۲ جلد، عالمه - ایران - قم، چاپ: ۱، ۱۳۷۹ هـ.ش، ج ۱، ص ۴۱۱-۴۱۲.
- ۴۶) لاهیجی، عبد الرزاق بن علی سایر نویسندگان . سرمایه ایمان در اصول اعتقادات ، انتشارات الزهرا (س) ۱۳۷۲ هـ.ش. ص ۱۰۷.
- ۴۷) نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ۴۳ جلد، دار إحياء التراث العربي، بیروت - لبنان، هفتم، ۱۴۰۴ هـ.ق. ، ج ۳۲، ص: ۲۸۸.
- ۴۸) الأنصاري، الشيخ مرتضى، کتاب المکاسب، چاپ دار الحديث، ج ۳، ص: ۲، ص: ۱۶۰-۵۴۵.
- ۴۹) الأنصاري، الشيخ مرتضى، کتاب البيع، چاپ دار الحديث، ج ۲، ص ۶۱۷-۶۲۰.
- ۵۰) آیت الله حسینعلی منتظری، نگاه کنید به دراسات فی ولایة الفقیه، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۱.
- ۵۱) جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه، چاپ السراء، ۱۳۷۸ش، ص ۱۲۳، ص ۱۲۹.
- ۵۲) علی اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا (چاپ جدید) ج ۱۱، ص ۱۶۷۲۴.
- ۵۳) الصاحب بن عباد، المحيط فی اللغة، چاپ عالم الكتب، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۳۴۷.
- ۵۴) خلیل بن احمد، کتاب العین، چاپ مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۳۷۰.

فهرست

۲	چکیده
۳	مقدمه (بیان مسأله)
۵	تعریف ولایت فقیه
۷	تعریف کلام
۸	تعریف فقه
۱۰	یافته های تحقیق بعد کلامی ولایت فقیه
۲۱	بعد فقهی ولایت فقیه
۲۵	تفاوت های مسلک کلامی و مسلک فقهی
۲۵	نتیجه گیری
۲۷	منابع و مأخذ